

## مقدمه

لفظ اصلاحات بر معانی متعددی دلالت می‌کند، اما در بنیان لغت، اصلاحات به معنای پیرایش است، از این روست که فرهنگستان نیز به جای آرایش‌گری، پیرایش‌گری را پیشنهاد کرده: آراستن، به چیزی اضافه کردن و پیراستن از چیزی کم کردن است، البته هر دو به قصد مشترک زیبایی!

اول بار در مغرب زمین، رفرماسیون به نهضت دین‌پیرایی اطلاق شد؛ در بستری تاریخی علل و عوامل مختلف، آن چنان به آن آرایه بسته بودند که در زیر خروارها آرایه و تشریفات، حلق دین به محاق رفته بود. لوتر، کالوین، مونتسر و... تلاش کردند این آرایه‌ها را بزدایند، در حقیقت پروتستان‌تیزم نهضتی بود علیه تشریفات زایدالوصف مسیحیت. البته جامعه‌شناسان دین و انسان‌شناسان بر این باورند که طبع بشر تمایل دارد حقایق دینی را در لفافه‌ای از تشریفات و مناسک و شعائر بپوشاند، تشریفات و عوارضی که از خود دین بر نیامده، بلکه به دلایل دیگری از جمله در اثر رقابت ادیان یا یکدیگر برهم افزوده شده‌اند. در این مسیر تاریخی، هر از گاهی مجددین یا رفرمرها ظهور می‌کنند و خرافات و زخارف را می‌زدایند. اما به مرور زمان بخصوص پس از پیدایش ایدئولوژی‌های مارکسیستی، رفرم معنایی منفی یافت، در مقابل راست‌گویی قرار گرفت و با تجدیدنظرطلبی و ارتداد مرادف شد. کاتوتسکی، برنشتاین، خروشچف، مانو و بسیاری دیگر از مارکسیست‌ها متهم به تجدیدنظرطلبی و رفرماسیون در آموزه‌های اصلی مارکسیست‌های کلاسیک مانند مارکس، انگلس و لنین شدند و سیل انتقادات و اتهام‌ها به سویشان سرازیر شد. این روند تا بعد از فروپاشی شوروی ادامه یافت، از آن پس بود که لغت رفرم مجدداً ارج و قربی تازه به دست آورد. با توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هر کشوری دست به اصلاحات اقتصادی می‌زد، منزلی می‌یافت و در جرگه کشورهای قرار می‌گرفت که می‌توانستند در فرآیند جهانی شدن شرکت کنند و از بازار جهانی سهمی داشته باشند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب رفرم در طول حیات تاریخی-اجتماعی خود حامل معانی و ارزش‌های متنوعی بوده است.

## اصلاحگری

در یک طبقه‌بندی کلان می‌توان اصلاحگران را به دو دسته تقسیم کرد: گروهی از اصلاحگران، اصلاحات را واسازی و Reconstruction می‌دانند؛ اینان به اصول و بنیان‌هایی معتقد هستند، اما در عین حال ظواهر را نمی‌پسندند، آن‌ها را مخالف مبانی می‌دانند و به زدودنشان همت می‌گمارند. در واقع اسکلت‌بنایی را که در پی اصلاح‌اند، حفظ می‌کنند و با همان مصالح، ساختار بنا را دوباره می‌سازند. حال آن‌که گروهی دیگر از اصلاحگران ساختارشکنند، کار آنان در حقیقت Deconstruction است؛ بنیان‌ها را دگرگون می‌کنند و هندسه را تغییر می‌دهند. اصلاحگران نوع اول، به نوعی ذات و بنیان، اصالت می‌دهند، اما اصلاحگران نوع دوم به ذات و بنیانی بالاصاله قائل نیستند.

سرگی یسینین شاعر روسی می‌گوید: خرسنگ‌های اطراف رودخانه خیلی زمختند، دورشان را لجن و خزه گرفته و مأمّن غوک و قورباغه شده‌اند، اما اگر این سنگ‌ها را وسط رودخانه بیندازند با آب می‌غلتند، ابتدا غوک و قورباغه از آن جدا می‌شوند و بعد خزه‌ها و لجن‌ها و نهایتاً سنگ، براق، خوش فرم و صیقلی می‌شود و در کف رودخانه می‌درخشد، اما اگر خستی در رودخانه بیفتد و در خروش آب قرار بگیرد، از هم می‌پاشد و چیزی از آن نخواهد ماند.

به زعم گروه دوم، اصلاحگری در حقیقت انداختن آن خرسنگ‌ها به داخل رودخانه عقلانیت است. این رودخانه عقلانیت، تیزاب دارد و هر چه که درونش بیفتد، می‌ساید، طبیعتاً دین هم در مواجهه با این تیزاب، گوهر عقلانیتش بر جای می‌ماند. پرچم‌دار این اصلاحگران در غرب لوتر است. او انسانی متدین بود که با دیدن جهالت محض کلیسایان (که غرفه‌های بهشت را هم به فروش می‌گذاشتند) برآشفته و آن مسیحیت پر از زنگار و زائده را به تیزاب عقل و نقد انداخت و اعلامیه ده ماده‌ای نهضت اصلاح دینی را تدوین کرد؛ آنچه در کف رودخانه به جای ماند، پروتستان‌تیزم عقل‌گرای مسیحی بود.<sup>۲</sup>

## اصلاحات دینی در ایران

در ایران به دلیل درهم آمیختگی دین با قدرت، نمی‌توان از اصلاحات صحبت کرد، اما از اصلاح دینی سخن نگفت. اصلاح قدرت در ایران از معبر اصلاح دینی می‌گذرد و اگر اصلاحات منحصر به اصلاح سیاسی شود، توفیق چندانی حاصل نخواهد شد.

اصلاحات دینی در ایران در سده اخیر دو وجه عمده داشته است: تجدید و تجدید. اهالی تجدید یا مجددین به اسلام اصیل معتقدند، اسلام اصیلی که آرایه نداشته است. وجه دوم اصلاحات دینی در ایران تجدید است، در تجدید یوتوپیا از گذشته تاریخ به آینده آن منتقل می‌شود. اولین آرایه را عوام براسلام بستند. آنان معتقد بودند اسلام بیش از حد ساده است و باید مناسک، شعائر، آیین و تشریفات داشته باشد. به این ترتیب اسلام مناسکی و شعائری گردید، علم و کتل و آینه‌کاری و مقرنس و معرّق و... به اسلام بسته شد. موسی به میقات رفت و سامری گوساله ساخت. عوام به موسی گفتند خدایی که تو می‌گویی،



## زنده باد اصلاحات!

سعید حجاریان



بی‌بو و بی‌رنگ و بی‌شکل است، ما این خدا را نمی‌فهمیم. بنابراین نوعی آن‌تروپومورفیزم (انسان‌شکلی‌گری) در راستای سهولت فهم عوام، شکل گرفت.

مجددین دومین آرایه را به بستر پیدایش ادیان مربوط می‌دانند. ادیان توحیدی در بستری از وجود اجتماعی، جادو، اسطوره، شرک، جانگرایی، جینیسم، شمنیسم، متافیزیک و تمثیل تکوین یافته‌اند و همه این زمینه‌ها به نوعی در برداشته‌های دینی بازتولید شده‌اند. از سوی دیگر آرایه‌های دینی، در نهادینه شدن دین هم ریشه دارد؛ وقتی دین در راستای گسترش خود، به نهادی اجتماعی تبدیل می‌شود، سلسله مراتبی پیرامون آن (روحانیت) به وجود می‌آید و نوعی هایروکراسی (کلریکالیسم) شکل می‌گیرد. حال آن‌که این سلسله مراتب فی‌نفسه برای خود نیز منفاعی دارد، به همین دلیل عشریه می‌بندد و انواع مالیات را وضع می‌کند و به این ترتیب نوعی آرایه دیگر به وجود می‌آید.

به زعم مجددین، آرایه بعدی منبعث از بحث هویت است. مؤمنین برای تشخیص خود، غیریت‌سازی و دگرسازی می‌کنند و به نوعی هویت متوسل می‌شوند، هویتی که با دیگر هویت‌ها تفاوت دارد؛ این هویت از دین یا از سنت اخذ می‌شود: "خدا ما خالف العامه"؛ این اصطلاح رایج برخی فقهای امامیه است و در واقع این پیروان هستند که هویت‌سازی می‌کنند. مجددین منشاء دیگر آرایه‌ها را ناشی از حضور دین در زندگی روزمره و سؤالاتی می‌دانند که مؤمنین درباره ظواهر دینی دارند. فریبهی فقه (دانش ظواهر دینی) خود آرایه‌های فراوان می‌آورد.

همچنین الزامات گسترده شدن دین، بویژه کمبود منابع مالی و نیاز به امکان برخورد با بددینان، دین را به سمت پیوند با نهاد قدرت سوق می‌دهد؛ به این ترتیب دین از یک طرف از نهاد قدرت ارتزاق می‌کند و برای سرکوب مرتدان و بددینان از او کمک می‌گیرد و از سوی دیگر به نهاد قدرت مشروعیت می‌دهد؛ داد و ستدی که بین آن دو برقرار می‌شود، خود مجرای برای سرایت فساد (بدترین آرایه‌ها) در نهاد دین است. ریاکاری، تملق، اعانت ظلمه و ... آرایه‌های دیگری هستند که ممکن است بر ذات دین حجاب افکنند.

مجددین در جهت زدودن این آرایه‌ها تلاش می‌کنند و دین‌پیرایی را شکل می‌دهند، بعضی سودای پیرایش کل دین را دارند، چون پیورترین‌ها که به دنبال دین خالص بودند و گروهی دیگر به پیرایش بخشی از آن می‌پردازند، چون لوتز و ... ما در ادبیات خودمان ایشان را مجدد می‌نامیم، اینان به نوعی اصلاح معتقدند. اصلاح (هرس کردن) برای رسیدن به صدر اسلام، به دین سلف صالح؛ از این روست که گاه نیز سلفی نامیده می‌شوند.

اما آیا امروز مجددین راه‌گشای ما هستند؟ بدیهی است که کوفه‌ای که علی (ع) در آن حکومت می‌کرد، یا مدینه‌ای که پیامبر (ص) بر آن حکمرانی می‌کرد، با شهرهای بزرگ امروزی تفاوت داشته‌اند. جامعه تمایز نیافته صدر اسلام می‌توانست دکه‌القضایی داشته باشد که در آن محتسب و قاضی و دادستان و مجری حکم یکی باشد و والی می‌توانست خود در بازار بگردد و مقیاس‌ها و مکال‌ها را خود اندازه بگیرد و خود نقش تعزیرات را انجام دهد. قوه مقننه و مجریه و قضایی و قهریه، همه یکی بوده است؛ این صورت‌بندی برای جامعه تشعب‌نیافته و افتراق‌نیافته ممکن و مطلوب بوده، اما طبیعی است که این وضعیت امروزه امکانپذیر نیست و اگر غایت مجددین، رسیدن به چنین صورتی باشد، راه به جایی نمی‌برند. از سوی دیگر این نوع اصلاح (با روایت‌هایی نظیر این تیمیه و ابن قیم‌الجوزیه) نمی‌تواند با تجدد (به عنوان واقعیت عینی زندگی امروز بشر) سازگار باشد، زیرا نوعی سلفی‌گری در آن نهفته است. اما وجه دوم اصلاحات دینی در ایران در قرن اخیر، تجدد است. در تجدد یوتوپیا از گذشته تاریخ به آینده آن منتقل می‌شود، ایده‌آل ما وضع کنونی کشورهای راقیه است و باید خود را به کاروان آن کشورها برسانیم. این رویکرد (نواندیشی دینی) با رفرماسیون آغاز می‌شود، اما پروژه‌ای باز (end Open) است و می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست.

آن رشته‌ای که بر گردن متجددین افکنده شده، عقل نقاد خودبنیاد مابعد کانتی است. تیغ نقد هر چقدر می‌خواهد می‌برد، "نحن ابناء الدلیل و نمیل حیث یمیل". دگم و جزمی موجود نیست، حتی تأویل هم نیست، از متدهای تأویلی، از پدیدارشناسی و اتنومتولوژی هم خبری نیست، از نظر متجددین، دین‌پیرایی واقعی نقادی با عقل خودبنیاد مابعد کانتی است، اگر چه ممکن است گل دین را ببیراید، اما باکی نیست. این بنیاد نواندیشی دینی است. بنابراین دو سر طیف اصلاح دینی یکی تجدید و دیگری تجدد است. اما راه‌های میانه هم وجود دارند، از جمله راه واسازندگانی مانند مرحوم دکتر شریعتی است که معتقد به حفظ مصالح دین و تغییر مهندسی آن بود. یعنی تجدید هندسه دین با مصالح قدیم؛ حفظ مصالح و تغییر معماری متناسب با مقتضیات زمان.

واسازندگان بازسازی می‌کنند، اگر مصالح کم آوردند، از مکاتب دیگر می‌گیرند و مصالحی را هم که زیاد آمد، دور می‌ریزند.

#### اصلاحات متأخر در ایران

همان‌گونه که گفته شد، رفرم در طول تاریخ سیاسی و اجتماعی غرب معانی متفاوتی یافته است، این معانی خود معطوف به اهداف متنوع اصلاحات بوده‌اند؛ دین، اجتماع، اقتصاد، سیاست یا قانون. هم اکنون نیز

دال "رفرم" در دنیایی چند وجهی از این "مدلول‌ها" دلالت‌های متعدد به خود می‌گیرد؛ گاهی مراد از رفرم، رفرم و اصلاحات دینی (نوعی پروتستانیسم) است، گاهی منظور نوعی رفرم حقوقی و تغییر در قانون اساسی است (که نمود اعلامی آن انقلاب مشروطه و تأسیس و اصلاح قانون اساسی است) و گاه نیز مراد از اصلاحات نوعی رفرم ساختاری

در ایران به دلیل درهم آمیختگی دین با قدرت، نمی‌توان از اصلاحات صحبت کرد، اما از اصلاح دینی سخن نگفت. اصلاح قدرت در ایران از معبر اصلاح دینی می‌گذرد و اگر اصلاحات منحصر به اصلاح سیاسی شود، توفیق چندانی حاصل نخواهد شد

روبارویی ناگهانی با تجدد و فرود آمدن آوارگون امواج مدرنیته بر جامعه ایرانی، نوعی وضعیت دوگانه در همه شئون زندگی ما ایجاد کرد، دل در گرو سنت داشتیم، اما بر مرکب مدرنیته سوار بودیم؛ این وضعیت دوگانه در عرصه‌های مختلف زندگی به وجود آمد، در اقتصاد، فرهنگ، آموزش، قضا، سبک زندگی و ... در سیاست نیز چنین وضعیتی پدیدار شد



و Adjustment Structural است که خود می‌تواند شامل اصلاحات اقتصادی و یا تغییرات بنیادین در ساختارهای اجتماعی- اقتصادی باشد.<sup>۳</sup>

بالاخره در کنار این دلالت‌های متعدد، اصلاحات گاه بر رفرم سیاسی دلالت می‌کند. رفرم سیاسی در حقیقت تغییر در ساخت سیاسی بدون تغییرات عمده در ساختار اجتماعی و اقتصادی است، این تغییرات می‌تواند دامان بخش‌های مختلف ساخت سیاسی (Polity) را نظام انتخاباتی، نظام تولید و توزیع قدرت، نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری سیاسی، کارگزاران این حوزه، منشاء مشروعیت سیاسی و ... شامل شود.

از سوی دیگر، گویی در کنه این وجوه متعدد معنایی، این نکته نهفته است که اصلاحات در هر صورت و معنی قصد تغییراتی (در هر عمق و سرعتی) در ساختارهای اجتماعی- سیاسی را دارد، لذا بسته به این که این ساختارها جزء ساختارهای سنگین (Heavy Structure) یا ساختارهای سبک (Light Structure) باشند، می‌توان چشم‌اندازی از چگونگی و میزان توفیق این اصلاحات را متصور شد، به این ترتیب مثلاً اصلاح کارگزاران حکومت (جابجایی عوامل نظام) معطوف به سبک‌ترین ساختارها و اصلاح بنیادین اجتماعی معطوف به سنگین‌ترین ساختارها (خانواده و...) است. اصلاحات سیاسی، اصلاحات دینی و رفرم حقوقی (از ساختارهای سنگین به ساختارهای سبک) نیز در میانه قرار خواهند گرفت.

اصلاحات در ایران در سال‌های اخیر (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) که از آن به عنوان اصلاحات متأخر یاد خواهیم کرد، شامل سه پروژه اصلی است: این سه پروژه معطوف به اهداف ویژه خود هستند و در این دوره آغاز و گسترش یافته‌اند.

#### ۱. اصلاحات دینی:

این پروژه ذیل برنامه روشنفکری دینی یا نواندیشی دینی در این سال‌ها گسترش یافت و متأثر از آبخورهای فکری تغذیه‌کننده‌اش، بیشتر رویکرد و جنبه معرفت‌شناسانه و تحلیلی داشته است.

#### ۲. اصلاحات اقتصادی:

این پروژه در چارچوب سیاست‌ها و برنامه تعدیل اقتصادی شکل گرفت و تحت تأثیر سیاست‌های بانک جهانی و

صندوق بین‌المللی پول (IMF) قرار داشت.

#### ۳. اصلاحات سیاسی:

این پروژه تحت عنوان توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون ایران، تحت تأثیر موج سوم دموکراتیزاسیون (بعد از فروپاشی شوروی) و روند دموکراتیک شدن پاره‌ای از کشورهای اروپایی (اکثراً حاشیه اروپا) و آمریکای لاتین بود.

این سه پروژه در بستر تاریخی- اجتماعی خود به

انحاء گوناگون به هم ارتباط یافتند؛ دوم خرداد ۷۶ در واقع ملتقای تاریخی این سه پروژه بود.

#### اصلاحات مرد

ابتدا باید بگویم مراد من از مرگ اصلاحات، محو دلالت‌ها، قرائت‌ها و انواعی از اصلاحات است که در سال‌های اخیر به دلیل بحران‌های متعدد (بویژه بحران نتیجه عینی) در عرصه واقعیت و عمل، از میدان به در رفته‌اند، اگر چه در حوزه تئوری و نظر تمام این رویکردها و قرائت‌ها همچنان محل بحث و نقد زنده و پویا هستند. نکته دیگر آن است علیرغم به حاشیه رفتن اصلاحات، علل موجد و بستر و زمینه تکوینی اصلاحات کماکان پابرجا و زنده است و سرانجام آن که به زعم من پروژه‌های اصلاحات (دینی، اقتصادی و سیاسی) نیز با فرازونشیب به حیات خویش ادامه می‌دهند؛ بنابراین مرگ اصلاحات، معطوف به اصلاحاتی است که پس از آزمونی تاریخی- اجتماعی باید بر ناکامی و ناکارآمدی آن مهر تأیید زد و به تأکید از مرگ آن سخن گفت تا دل در گرو اصلاحات دیگری سپرد و توان و فرصت‌های سیاسی- اجتماعی را صرف آزمودن آزموده‌ها نساخت.

کدام اصلاحات مرد؟! برای یافتن پاسخ این پرسش، گریزی از بازخوانی انتقادی پروژه‌های اصلاحات نیست، البته بدیهی است که آنچه نهال اصلاحات را سرکوب و جوانمرگ کرد، مجموعه‌ای از موانع خارجی و پاره‌ای ضعف‌های درونی بود، لذا برای نقد جامع و کامل اصلاحات باید هر دو گروه از عوامل را مورد توجه قرار داد، من در این‌جا تلاش می‌کنم به دور از خودزنی‌های رایج، تنها به بیان عناوین کلی پاره‌ای از ضعف‌های درونی اصلاحات بپردازم، به این امید که این کالبدشکافی کلان، وجوهی از اصلاحات مرده را مشخص سازد.

#### الف) اصلاحات دینی:

۱. رفرم دینی در وجه نظری خود در یک قالب معرفت‌شناسانه صرف محدود ماند، عدم تلاش برای تکوین و گسترش رویکردهای جامعه‌شناسانه به دین و یا امتزاج با آن‌ها، امکان تأثیرگذاری بیشتر را از رفرم دینی سلب کرد.

۲. رفرم دینی در سطوح دیگری چون وجوه انتولوژیک و متدولوژیک گسترش نیافت و تنها در همان قالب اپیستمولوژیک محصور ماند، حال آن‌که توجه جدی به این وجوه می‌توانست دستاوردهای افزون‌تری برایش به ارمغان آورد.

۳. رفرم دینی در "حد محفلی" باقی ماند و اساساً هیچ پروژه‌ای برای اجتماعی کردن آن تعریف نشد، حال آن‌که پروژه‌های مشابه، تنها با توده‌ای شدن موفق به پیشبرد اهداف خود و کسب نتایج عملی شدند؛ پروژه بزرگ لوتر هم تا زمانی که در سطح توده‌ها گسترش نیافت و در میان مسیحیان پیروانی

اصلاحات دینی در ایران در سده اخیر دو وجه عمده داشته است: تجدید و تجدید اهالی تجدید یا مجددین به اسلام اصیل معتقدند، اسلام اصیلی که آرایه نداشته است. وجه دوم اصلاحات دینی در ایران تجدید است، در تجدید یوتوپیا از گذشته تاریخ به آینده آن منتقل می‌شود.

از آن‌جا که آنچه زنده است (وضعیت طبیعی ماست)، منابع دوگانگی مشروعیت حکومت از جمله منبع مردمی مشروعیت است، روایتی از اصلاحات سیاسی که ناظر به تثبیت سهم حامیان این منبع در حکومت است، روایت زنده اصلاحات است



آنچه نهال اصلاحات را سرکوب و جوانمرگ کرد، مجموعه‌ای از موانع خارجی و پاره‌های ضعف‌های درونی بود، لذا برای نقد جامع و کامل اصلاحات باید هر دو گروه از عوامل را مورد توجه قرار داد

نجست و انشعابی در مسیحیت و مسیحیان به وجود نیاورد، پیشرفتی نداشت و پس از آن بود که با گسترش توده‌ای، پروژه‌های پاچوش اجتماعی مانند مونتسر و کالون از درون آن بیرون آمدند و پلورالیسم، تجسیدی عینی و اجتماعی یافت و پروتستان‌تیزم تثبیت و نهادینه شد.

۴. ناپیگیری و بی‌ثباتی واضعان و طرفداران پروژه رفرم دینی و دغدغه‌های دیگر آنان درباره موضوعات فرعی، همان محفل معرفت‌شناسانه را نیز کمرنگ کرد، آن چنان که در قیل و قال درگیری‌های روزمره سیاسی به حاشیه رفت.

۵. این پروژه از برقراری دیالوگی سازنده با روابیان و نمایندگان واقعی سنت ناکام ماند. گفت‌وگوهای صورت گرفته نیز اغلب با کسانی بود که چندان نماینده سنت و سنت‌گرایان نبودند.<sup>۴</sup>

(ب) اصلاحات اقتصادی:

در بیان علل ناکامی‌های پروژه رفرم اقتصادی، با فرض تأیید و صحت سیاست‌ها و برنامه‌های این پروژه و صرفاً از منظری بیرونی می‌توان موارد کلی زیر را برشمرد:

۱. اجرای این پروژه ذیل نظام ولایت مطلقه فقیه موجب شد فشارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و امنیتی آن (تبعات طبیعی پروژه) که از سوی اقشار آسیب‌پذیر به رأس حاکمیت نظام وارد می‌شد، به مدیران پروژه منتقل شود و سرانجام آنان را به تغییر سیاست‌های تعدیل (به سیاست‌های تثبیت) وادار کند.

۲. پاره‌ای از تبعات این رفرم، بویژه بخشی از آن که ناشی از سرعت زیاد پروژه بوده، باعث ناکامی آن شد. مدیران رفرم اقتصادی، می‌خواستند پروژه‌ای را که مثلاً در چین بیش از یک دهه به طول انجامید (و هنوز هم ادامه دارد)، در یک برنامه پنج ساله انجام داده و به دستاورد برسانند.

۳. تجربه تاریخی اتحاد جماهیر شوروی، مدیران پروژه را دچار تردید کرد. آنان از تحمیل عواقب ناخواسته گشایش اقتصادی در حوزه‌های دیگر (که در شوروی به گشایش و فروپاشی انجامید) به شدت بیم‌ناک شدند.

۴. طرفداران پروژه رفرم اقتصادی و سیاست‌های تعدیل فاقد پایگاه اجتماعی مستقل و پشتوانه اجتماعی بودند، حاملان این رفرم نه در توده مردم و نه در طبقه متوسط ضعیف در حال شکل‌گیری و نه در میان نخبگان (به واسطه اعمال پاره‌ای دیگر از سیاست‌های انقباضی در حوزه فرهنگ و سیاست)، جایگاه مناسبی نداشتند. این چنین بود که بسیج پایگاه‌های اجتماعی مخالف پروژه، این تکنوکرات‌ها را به عقب‌نشینی واداشت.

۵. رفرم اقتصادی و سیاست‌های تعدیل در بستر جهانی مورد حمایت قرار نگرفتند و سرمایه‌گذاران

خارجی و نهادهای اقتصادی - مالی بین‌المللی توجه چندانی به آن نکردند.

(ج) اصلاحات سیاسی:

فارغ از نقدهای درونی وارد به پروژه رفرم سیاسی، می‌توان محورهای انتقادات بیرونی درباره آن را چنین برشمرد:

۱. اصلاح‌طلبان تعریف و برداشت واحدی از پروژه (رفرم سیاسی) نداشتند؛ برخی سودای در پی اصلاح قانون انتخابات (رفرم حقوقی جزئی) بودند، بعضی به دنبال پرکردن ظرفیت‌های معطل مانده قانون اساسی بودند، گروهی در صدد تغییر برخی کارگزاران (عوامل) نظام بودند، گروهی تغییر و اصلاح قانون اساسی و رفتارندوم را طلب می‌کردند؛ بعضی به دنبال یگانه کردن پایگاه مشروعیت بودند، برخی سودای اصلاحات ساختاری و تغییرات بنیادین داشتند، گروهی به دنبال حقوق بشر و آزادی‌های فردی بودند و ...

این پراکندگی در میان اصلاح‌طلبان تعارض، تضاد و کشمکش به وجود می‌آورد و مجموعه اصلاحات سیاسی و نهادهای آنان را دچار ضعف و فرسایش درونی می‌ساخت و بویژه در مقاطع مهم، امکان ائتلاف را منتفی می‌نمود.

۲. نخبه‌گرایی و نگاه به بالا، اصلاح‌طلبان را از توجه به پایگاه وسیع اجتماعی خود غافل ساخت، بند نافشان را از توده مردم برید و امکان بهره‌گیری از مطالبات و فشارهای اجتماعی را از آنان سلب نمود.

۳. گفت‌وگوها و چانه‌زنی‌های اصلاح‌طلبان در ساختار قدرت، لزوماً با برآیند مطالبات توده‌های اجتماعی طرفدار اصلاحات سیاسی هم سو و هم راستا نبود. این مهم از یک سو چانه‌زنی‌ها را بی‌نتیجه و از سوی دیگر پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان را بدگمان ساخت.

۴. اصلاح‌طلبان عزم و تلاش جدی و مؤثری برای استقرار و دوام نهادهای مدنی مقتدر و مستقل (با کارکردهای مؤثر در بخش‌های مختلف جامعه) نداشتند. نهادهای مدنی طرفدار اصلاحات سیاسی (شوراهای مطبوعات، جنبش دانشجویی، احزاب، اصناف، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها، N.G.O ها و ...)

بیشتر ادامه دولت و بخشی از بوروکراسی آن بودند و اقتدار، استقلال و پایایی نهادی نیاقتند.

۵. اصلاحات سیاسی در سپهر گفت‌وگویی خود دچار بحران بوده و هست. در گفت‌وگو اصلاحات دال و مدلول‌ها بسیار لغزنده‌اند. اصلاحات سیاسی، اصلاح‌طلبی، اصلاح‌طلبان، جامعه مدنی، شایسته‌سالاری، مردم‌سالاری، قانون‌گرایی و سایر دال‌های گفتار اصلاحات سیاسی، دارای معانی و دلالت‌های متعدد و گاه متضادند. عدم تطابق منطقی لفظ و معنا در این گفتار آن را دچار بحران معنا نموده است. اصلاح‌طلبی معانی متعددی یافته و تنها



مشترک لفظی است که بر واقعیت‌های متعددی دلالت می‌کند، به گونه‌ای که از اقتدار گره‌های افراطی تا جمهوری خواهان رادیکال همه اصلاح طلب هستند. غفلت اصلاح طلبان از تثبیت (fixation) معانی و تطابق دال‌ها و مدلول‌ها (تا حد امکان) و عدم ساماندهی این گفتار لغزنده و تنظیم نکردن نوعی قرائت مشترک و متفق، اصلاحات سیاسی را دچار بحران گفتمانی و تخریب و تضعیف نمود.

۶. اصلاحات سیاسی هم در مقایسه با موارد مشابه و هم در مقایسه با اصلاحات اقتصادی و دینی متأخر ایران، دچار فقر تئوریک بود. اصلاحات دینی و اصلاحات اقتصادی هر دو متکی به پشتوانه‌های قابل توجه نظری بودند، یکی بر شانه‌های فلسفه تحلیلی نشسته بود و دیگری بر لیبرالیسم و نولیبرالیسم اقتصادی؛ اما اصلاحات سیاسی علیرغم وجود پشتوانه نظری به دلیل کمبود موزعین داخلی (روشنفکران موزع) چندان گسترش نیافت و به صورت یک برنامه پژوهشی جمعی پی‌گیری نشد. از سوی دیگر اصلاحات اقتصادی و اصلاحات دینی هر دو در خاطره نزدیک تاریخ معاصر ایران سابقه‌ای داشتند: اصلاحات اقتصادی پهلوی دوم و اصلاحات دینی نسل‌های گذشته روشنفکران و نواندیشان دینی (بازرگان، طالبانی، شریعتی، نخشب و...)؛ اما اصلاحات سیاسی در خاطره نزدیک تاریخی خود فاقد چنین پیشینه‌ای بود.

۷. خانه‌نشینی زودرس جنبش اصلاح طلبی به عنوان "تنها" ابزار پیشبرد اصلاحات از مهم‌ترین عوامل ناکامی پروژه رفرم سیاسی است که خود به واکاوی مستقل و مفصلی نیاز دارد. در این میان باید شکاف دولت و جنبش اصلاحات را به جد ارزیابی نمود.

۸. فارغ از موارد مذکور که بیشتر به مسائل نظری معطوفند، در حوزه عمل نیز استراتژی‌ها و تاکتیک‌های اصلاح طلبان پراکنده و نامعلوم بود، حال آن‌که دو پروژه دیگر (رفرم اقتصادی و رفرم دینی) دست کم در سطح استراتژی دچار ابهام و تفرق نبودند.

### کدام اصلاحات مر د؟

حال شاید بتوان چشم‌اندازی از روایت‌ها و گونه‌هایی از اصلاحات که در محک تجربه، ناکارآمد نمودند، به دست داد. در حقیقت وقتی سخن از مرگ اصلاحات به میان می‌آید، منظور چنین اصلاحاتی است:

۱. روایتی از اصلاحات که در پی اصلاح قانون انتخابات است. آزمون تاریخی ثابت کرد که نمی‌توان تنها به این هدف معطوف ماند و پیروز هم شد؛ به عبارت دیگر، گره از این نقطه گشوده نمی‌شود. برای رسیدن به این هدف باید الزامات آن را پذیرفت و ملزومات آن را فراهم نمود. این نکته بویژه در تجربه تاریخی موفق آن توسط دکتر مصدق نیز به خوبی

مشهود است؛ اصلاح قانون انتخابات توسط او نیز بدون آن مقدمات گسترده و بدون پشتوانه اجتماعی مردم (که در قیام سی تیر تبلور یافت) ممکن نبود.

۲. قرائتی از اصلاحات که به دنبال تغییر قانون اساسی و رفراندوم است. تغییر قانون اساسی بدون پشتوانه و پایگاه اجتماعی معین و مشخص و با تکیه صرف بر فضای مجازی، توهمی بیش نیست. برآوردن این

هدف نیازمند تحولات وسیع و گسترده‌ای در ساختار حقیقی قدرت است که یا از شکاف میان حاکمیتی منبعث می‌شود یا با کودتا یا مداخله خارجی (انقلاب‌های رنگی) و یا انقلاب سرخ.

۳. نوعی از اصلاحات که معطوف به تغییرات و جلبجایی کارگزاران جزء و عوامل حکومت است. البته به سختی می‌توان آن را "اصلاحات سیاسی" نامید، زیرا اساساً اصلاحاتی صورت نمی‌گیرد، آنچه رخ می‌دهد صرفاً نوعی اصلاحات فرمایشی و بزک کردن حکومت است که حامیان این نوع از اصلاحات (کانفرمیست‌ها یا تأییدگران) به آن اکتفا می‌کنند.

۴. گونه‌ای از اصلاحات که به دنبال نافرمانی مدنی و انقلاب‌های رنگی است. به دلیل ضعف نهادهای مدنی در ایران و عدم سرمایه‌گذاری و هزینه‌پردازی مدعیان این اصلاحات (که همگی لوازم راهبردی این رویکرد است) این ادعا نیز تا اطلاع ثانوی محقق نخواهد شد.

۵. به زعم من روایت‌های دیگری از اصلاحات نیز مرده‌اند که البته پیشاپیش خودکشی کرده‌اند؛ قرائت‌های انحلال طلبانه‌ای که معتقد به خروج از حاکمیت یا اتخاذ سیاست صبر و انتظار و چشم به راه دست غیبی یا منتظر حل مسأله توسط زمان و ... هستند از این نوعند.

### زنده یاد اصلاحات

پیش از آن‌که در باب روایت زنده اصلاحات سیاسی سخن بگوییم، باید توصیفی اجمالی از شرایط ایران به دست دهیم تا با تبیین این وضعیت، چارچوب اصلی اصلاحات سیاسی زنده ترسیم شود. من وضعیت امروز ایران را به اختصار چنین توصیف می‌کنم:

۱. ایران کشوری در حال گذار است.

۲. دو قرن سکوت ایرانیان، مواجهه‌ای ناگهانی و غیرمنتظره با تجدد را برایشان رقم زد، به گونه‌ای که نه می‌توانستند کاملاً متجدد شوند و نه از آن گریزی داشتند.

۳. رویارویی ناگهانی با تجدد و فرود آمدن آوارگون امواج مدرنیته بر جامعه ایرانی، نوعی وضعیت دوگانه در همه شئون زندگی ما ایجاد کرد، دل در گرو سنت داشتیم، اما بر مرکب مدرنیته سوار بودیم؛ به قول داریوش شایگان نگاه ایرانی به جهان، نگاهی شکسته و مثله شده است. این وضعیت دوگانه در عرصه‌های مختلف زندگی به وجود آمد، در اقتصاد، فرهنگ، آموزش، قضا، سبک زندگی و... در سیاست نیز

در چارچوب استراتژی اصلاحات زنده، اولین گام، شفاف کردن و پیراستن گرد و غبار سال‌های اخیر از پیکر اصلاحات سیاسی و تثبیت گفتمان لغزنده آن است (نقد اصلاحات در این محمل می‌نشیند)، گام بعدی تلاش برای تثبیت مجدد سهم خود در حاکمیت است

با گشایش نسبی شرایط سیاسی اجتماعی ایران، این دوگانگی که پس از مواجهه با مدرنیته به صورت وضعیت طبیعی ما در آمده است، از بالقوگی به فعلیت می‌رسد و به صورت حاکمیت دوگانه نمایان می‌شود



چنین وضعیتی پدیدار شد، نوعی وضعیت دوگانه در حکومت(دولت) <sup>۵</sup>

۴. حاکمیت (state) در ایران نیز در مواجهه با مدرنیته دچار نوعی وضعیت دوگانه شد؛ بازتولید این دوگانگی در دولت از این قرار بود که حاکمیت پاتریمونیال که به برکت رانت نفتی تا حدود زیادی از طبقات منفق بود (class less based)، به جای آن که دیوانیان خود را تولید کند (که ضامن بقای آن باشند)، پس از مواجهه با مدرنیته و تشکیل بوروکراسی جدید(دانشگاه جدید، قشون جدید، دستگاه قضایی جدید و...) به ناچار پای مردم را به دولت باز کرد. بنابراین به جای تولید مستمر دیوانیان خود، گورکن خود نیز شد.

۵. وبر معتقد بود سلطانیسم شرقی به دلیل محیط پر تنش و متلاطمش به ناچار بخشی از خالصجات (زمین های مختص دربار) را به سرکردگان قشون واگذار کرد (زیرا خزینه شاهی ته کشیده بود) و از این طریق عنصری فتودالی به سیستم پاتریمونیال وارد شد که برای خود حقوقی مسلم و غیرقابل بازگشت قائل بود و طبقه ای به نام اشراف زمین دار در مقابل قدرت مطلقه شکل گرفت. در ایران پس از انقلاب نیز به دلیل ناتوانی بورژوازی دولتی از اداره بخش های صنعت، خدمات، کشاورزی و... اداره این بخش ها به تدریج به بخش هایی از نظامیان واگذار شد؛ آن ها نیز کمابیش نقشی را که فتودال های سده های میانه اروپا بر عهده داشتند، ایفا خواهند کرد، اگر چه در قالبی نو و با استمداد از روح تجدد؛ البته باید اضافه کرد که روح انقلاب اسلامی نیز صرف نظر از پیامدهای آن مشارکت و حضور توده ها را به دولت تحمیل می کند.

۶. این بازتولید دوگانه در حکومت، خود به خود به منابع مشروعیت دوگانه منتهی شد، از یک سو مشروعیت حکومت را منبعی الهی تأمین می کند و از سوی دیگر منبعی مردمی؛ البته گاهی هم با قدرت گیری روحانیت مستقل از دولت، منبع سومی (که نوعی منبع الهی است) مستقل از دولت خودنمایی می کند.

۷. در قانون اساسی فعلی، هر دو منبع مشروعیت بخش حکومت به رسمیت شناخته شده است؛ چون قانون اساسی در شرایط تناقض آلودی نوشته شد( نیروهای متعدد تأثیرگذار چون دولت موقت، شورای انقلاب، حوزه های علمیه، مردم، گروه های سیاسی و... در ترکیب مجلس خبرگان قانون اساسی و در تدوین قانون تأثیر داشتند). در چنان شرایطی به ناچار قانون به گونه ای تدوین شد که نقش خدا به خدای نقش مردم به مردم و نقش دولت به دولت سپرده شود، به عبارت دیگر قانون اساسی محمل هر دو منبع مشروعیت بود؛ البته بعدها با اصلاح قانون اساسی این وضعیت پیچیده تر هم شد. <sup>۶</sup>

۸. مشروعیت دوگانه (وجود دو منبع مشروعیت برای حکومت) چون پری رویی که تاب مستوری ندارد، تلاش می کند به هر شکل و شیوه ای خود را به حاکمیت دوگانه تبدیل کند: چو در بندی سر از روزن برآرد؛ حال یا خود را در اثر اشتباه محاسبه ای از سوی حکومت، در دوم خرداد نشان می دهد یا در بحث های امروزی انتخابات مجلس خبرگان نمایان می شود یا پا را از سیاست فراتر می گذارد و در میان جنبش های اجتماعی (جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگران و...) ظهور می کند، یا در عرصه بحران های قومی نمودار می شود و یا... به هر حال با گشایش نسبی شرایط سیاسی- اجتماعی ایران، این دوگانگی که پس از مواجهه با مدرنیته به صورت وضعیت طبیعی ما در آمده است، از بالقوگی به فعلیت می رسد و به صورت حاکمیت دوگانه نمایان می شود. ۹. حاکمیت دوگانه گاهی کاملاً ملموس و عینی است آن چنان که در وضعیت انقلاب دیده می شود، البته حاکمیت دوگانه در وضعیت انقلابی دوامی ندارد و شرایط به سرعت به نفع یک طرف یکسره می شود. مثلاً در زمان انقلاب به مدت کوتاهی دو دولت در ایران وجود داشت، دولت بختیار و دولت بازرگان؛ اما این وضعیت به سرعت یکسره شد و مردم در خیابان ها مشخص کردند که کدام وزیر به وزارت خانه برود و کدام وزیر به خارج بگریزد؛ به هر صورت ملموس ترین شکل دوگانگی حاکمیت و موازی کاری در چنین وضعیت ناپایداری رخ می نماید.

۱۰. حاکمیت دوگانه گاهی استمرار می یابد، مانند راه رفتن بر لبه تیغ؛ در چنین حالتی سازمان ها و نهادهای متعدد موازی شکل می گیرند (در کلیه عرصه ها). در این زمینه هشت سال ریاست جمهوری خاتمی مثال مناسبی است؛ سیاست ها و نهادهای موازی با دولت خاتمی که در عرصه های گوناگون سیاست خارجی، اقتصادی، فرهنگی، امنیتی و... فعالیت می کردند، مصداق عینی این دوگانگی بودند. ۱۱. گاهی فشارهای بین المللی حاکمیت یکدست را اجباراً به دوگانگی می کشاند، به این ترتیب که حاکمیت یکدست بر اثر فشارهای بین المللی تن به فرم سیاسی می دهد و برای بقای بخشی از خود، در حاکمیت آینده صندلی می خرد. حاکمیت دوگانه به این شکل نیز به وجود می آید، بویژه در وضعیتی که فشارهای بیرونی با فشار از پایین همراه و همراستا شود، تشکیل حاکمیت دوگانه محتمل خواهد بود؛ در افغانستان بخشی از طالبان وارد دولت کرزای شدند، در عراق برخی از بعثی ها به دولت برگشتند، دولت چامورا در نیکاراگوئه محل حضور ماندنیست و کنتررا بود، در اسپانیا پسر فرانکو پس از اوماندو صندلی خرید؛ البته گاهی سرعت تحولات به حاکمیت اجازه اتخاذ چنین راهکاری را نخواهد داد، چنان که شاه نیز بر اثر فشارها، از امینی و بختیار دعوت به همکاری

کرد (خود حاکمیت را دوگانه کرد)، اما وقتی منفذ باز شد، سیل انقلاب سد را شکست و شاه و بختیار را با هم برد.

**زنده باد کدام اصلاحات؟ (استراتژی اصلاح طلبان)**  
بنابر آنچه گفته شد، امکان نظری و عملی "حدوث" و "تداوم" حاکمیت دوگانه در زمان و مکانی واحد وجود دارد(۷). پس حال که به دلیل دوگانگی بالقوه وضعیت ما، حدوثاً و بقاءً، هر آن امکان پیدایش حاکمیت دوگانه در ایران وجود دارد، استراتژی اصلاح طلبان چه می تواند باشد؟

از آن جا که دوگانگی در کلیه شئون و مشروعیت دوگانه حکومت درحوزه سیاست، وضعیت طبیعی و بالفعل ماست، باید به حاکمیت دوگانه تبدیل شود؛ به زعم من حتی باید تلاش کرد تا دوگانگی حاکمیت استمرار یابد، زیرا:

(الف) با تداوم حاکمیت دوگانه امکان تقویت نهادهای مدنی به عنوان پشتیبانان پایه مردمی حکومت، در فرجه شکاف ها و کشمکش های میان حاکمیتی میسر خواهد شد.

(ب) تداوم حاکمیت دوگانه به شفافیت و علنیت منجر می شود، زیرا هر دو طرف به شدت مراقب یکدیگرند و مکانیزم کنترل و تعادل (check and balance) جاری و ساری خواهد شد.

(ج) با استمرار حاکمیت دوگانه، امکان مواضعه (pact) میان هر دو جناح و نیروهای اپوزیسیون قانونی بویژه برای یارگیری از جامعه وجود خواهد داشت، به همین دلیل مشارکت مردمی تقویت می شود و عرصه سیاسی (polity) گسترش تر توسعه می یابد، به گونه ای که بخش هایی از معاندین نظام هم به تدریج برای حضور در این عرصه قواعد بازی را می پذیرند (به اپوزیسیون قانونی تبدیل می شوند). (د) درحاکمیت دوگانه، انواع قراردادهای نانوشته که در قانون اساسی نیامده است (اما مبتنی بر رژیم حقیقی قدرت است)، بین دو طرف برقرار می شود، از این طریق نیروی معتقد به مشروعیت مردمی حکومت می تواند مواضع خود را پیش برد و امتیازات و اختیارات بیشتری به حاکمیت ملی واگذار شود (این، گوهر "مشروطه طلبی" است).

(ه) در حاکمیت دوگانه، راه بومی اصلاحات سیاسی ممکن و کم هزینه خواهد شد و اگر چه ممکن است بر طولانی بودن راه خرده گرفته شود، اما به هر حال، راه را بر اصلاحات وارداتی که در کوله پشتی سربازان خارجی است خواهد بست.

حاکمیت دوگانه در جهت توزیع عملی قدرت حقیقی است ( نه توزیع حقوقی روی کاغذ). هر علتی که در حدوث حاکمیت دوگانه مؤثر باشد، علت مبنیه (دوام بخش) آن نیز خواهد بود، به همین دلیل نباید غفلت کرد و آن را به فراموشی سپرد. آن چه باعث



پانوش‌ها

شکست اصلاحات دوم خرداد شد نیز فراموشی و دست کشیدن از این علل و عوامل بود، جنبش اجتماعی-سیاسی دوم خرداد به حال خود رها و انگشتر سلیمان بقای اصلاحات سیاسی گم شد، حاکمیت دوگانه دوام نیافت و اصلاحات سیاسی رو به سراشیبی نهاد و دولت مستعجل شد. آن‌جا که آنچه زنده است (وضعیت طبیعی ماست)، منابع دوگانگی مشروعیت حکومت از جمله منبع مردمی مشروعیت است، روایتی از اصلاحات سیاسی که ناظر به تثبیت سهم حامیان این منبع در حکومت (و ایجاد حاکمیت دوگانه) است، روایت زنده اصلاحات است.

هم اکنون با پایان یافتن دولت مستعجل اصلاحات و یگانگی مجدد حکومت، در وضعیت تعلیق به سر می‌بریم. در چارچوب استراتژی اصلاحات زنده، اولین گام، شفاف کردن و پیراستن گرد و غبار سال‌های اخیر از پیکر اصلاحات سیاسی و تثبیت گفتمان لغزنده آن است (نقد اصلاحات در این محمل می‌نشیند)، گام بعدی تلاش برای تثبیت مجدد سهم خود در حاکمیت است.

در این چشم انداز، به ناگزیر روزه‌هایی برای ورود اصلاح طلبان به ارکان حکومت گشوده خواهد شد و این بسته به توان ماست که با رصد کردن محیط پیرامونی و تعامل با جنبش‌های اجتماعی و کاستن از هزینه‌های این جنبش‌ها، در این مسیر مشارکت کنیم و همانند بالشتک‌های ضربه‌گیر میان اقتدارگرایان و نهادها و جنبش‌های مدنی فعالیت نماییم، و البته بدیهی است که این جز با گسترش پایگاه‌های اجتماعی و توده‌ای و توانمندسازی تشکیلاتی میسر نخواهد بود و در چارچوب‌های نخبه‌گرایانه و چشم‌اندازهای صرفاً انتخاباتی ممکن نخواهد شد.

۴. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که در این جا به مباحث و انتقادات درون پارادیمی اشاره‌ای نمی‌شود و صرفاً به محورهای اصلی نوعی نگاه بیرونی به این پروژه پرداخته می‌شود، پروژه‌ای که دغدغه دینی صرف، آن را در قالبی معرفت‌شناسانه محدود و محصور نمود.

۵. مثلاً در حوزه آموزش در حالی که غرب در ادامه سنت علمی خود، دانشگاه‌ها را بنا کرد و شکافی هم میان مدارس قدیم و جدیدش به وجود نیامد، ما ناچار شدیم در کنار حوزه‌های علمیه مدارس رشدیه و دانشگاه‌ها و دارالفنون را بنا کنیم و یا در حوزه قضا و دادرسی، در کنار محاکم شرعی، محاکم عرفی به وجود آوردیم و... این دوگانگی در جای جای زندگی مردم رسوخ یافته است.

۶. حکومت ما هم از ناحیه خدا مشروعیت دارد و هم از ناحیه مردم (که به حاکم اعطا شده است). در مشروطیت سعی کردند این را در جمله‌ای خلاصه کنند: "سلطنت موهبتی الهی است که از ناحیه مردم به سلطان تفویض می‌شود." این جمله کلیدی مشروطه به گونه‌ای ادا شد که هر دو تفسیر را برتابد و سرانجام معلوم نشود که مشروعیت از بالا به پایین است یا از پایین به بالا، در واقع نوعی پاک کردن صورت مسئله اصلی بود. این اتفاق بعد از انقلاب هم رخ داد و در قانون اساسی فعلی هم تقریباً همان وضعیت وجود دارد؛ بنابراین دولت در ایران بازتولید یگانه ندارد، این معضل سبب شده است همواره شکافی بین دولت و طرفدارانش از یک سو و مردم و اپوزیسیون از سوی دیگر وجود داشته باشد.

۷. زیرا ممکن است حاکمیت دوگانه در یک مکان اتفاق نیفتد، مانند حاکمیت‌های خودمختار که در کنار حکومت مرکزی تشکیل می‌شوند؛ وضعیت کردستان عراق یا وضعیت نیکاراگوئه این گونه است. این نوع از حاکمیت دوگانه مورد بحث ما نیست، هم‌چنان که وضعیت‌های نادر چون کودتا که به سرعت از ابهام دوگانگی خارج می‌شوند نیز در بحث ما جایی ندارند.

۱. در اتحاد جماهیر شوروی سابق، با روی کار آمدن گورباچف و آغاز رفرم اقتصادی در جهت زدودن مقررات دست و پاگیر، آن بوروکراسی سنگین به تدریج به سمت انفتاح پیش رفت و ناگزیر با رفرم سیاسی همراه شد. استزاعات پروستاریکا به حدی کمر شکن بود که حزب کمونیست را مجبور به پذیرش رفرم سیاسی (گلاست نوست) کرد. این اصلاحات عمدتاً شامل "علنیّت"، "شایسته سالاری"، "حذف امتیازات نومانکلاتورا"، تمرکززدایی چه از مرکز به جمهوری‌ها و چه از سطوح عالی بوروکراسی به سطوح پایین و... می‌شد. نتیجه آن بود که اتحاد جماهیر شوروی که مطالبات موقه و فشرده ملت‌های مختلف را چون فنی در محفظه جمع کرده بود، تاب نیاورد و بنیانش از هم گسیخت، به گونه‌ای که جمهوری فدراتیو روسیه هنوز هم تاوان آن را پس می‌دهد و هر دم نیروهای گریز از مرکز، موجودیت آن را به مخاطره می‌اندازند.

۲. مسیحیت در غرب دارای سه اپیزود است: کاتولیسیم، پروتستانتیسم و اومانیسیم. پروتستانتیسم واسطه‌ای برای طی شدن این سه اپیزود بود، اگر چه شاید آن روند و آن سرنوشت چندان هم با خواست باطنی لوتر مطابقت نداشت. اینک این پرسش مطرح است که آیا با ظهور اومانیسیم، گوهری از مسیحیت باقی مانده است؟ برخی معتقدند اومانیسیم گوهر مسیحیت است، اومانیسیم همان سنگ شفاف است که نهایتاً در تیزآب عقل از مسیحیت زنگار گرفته باقی مانده است و آن گونه که برخی متفکران گفته‌اند بشریت در دوران سوم تثلیث است، دوران باب و این با کاتولیسیم و پروتستانتیسم طی شد و اینک دوران روح القدس است و جبرائیل یعنی عقل فعال. این دوره را دوره عقلانیت بشری نامیده‌اند و همان خاتمیت گرفته‌اند که نشانه بلوغ فکری بشر است.

۳. اصلاحات اقتصادی با نوعی لیبرالیسم اقتصادی در دهه‌های اخیر در کشورهای متعددی بروز یافت. پروستریکا در شوروی، اصلاحات اقتصادی چین (با شیب و سرعت تدریجی و کنترل شده) یا سیاست‌های تعدیل اعمال شده در پاره‌ای از کشورها از جمله ایران از این نوعند؛ و از سوی دیگر، اصلاحات ساختاری بر نوعی "تحول" و تغییرات بنیادین در ساختارهای اجتماعی-اقتصادی نیز دلالت می‌کند و شامل تغییر در فراماسیون و شاکله‌های اجتماعی شود. چنان که گاه منجر به تغییرات اساسی طبقاتی، تغییر در شیوه‌های تولید و یا تغییرات بنیادی و محو طبقات اقتصادی و... خواهد شد.